

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد مرحوم نائینی خطابات شرعی را چون از قبیل قضایای حقیقه گرفتند و به این مناسبت ایشان یک شرحی در فرق بین قضایای حقیقه و خارجیہ بیان فرمودند مفصلاً به این عنوان که این منشاء اشتباه شده بین علما بعضی از مطالبی را که در اصول گفتند تصورشان این بوده که از قبیل قضیه خارجیہ است ، در صورتی که از قبیل قضیه حقیقه است .

یکی از فوارق اساسی اش این بود که در قضیه خارجیہ حکم با فعلیت موضوع همزمان است چون موضوع خارجی است حکم هم فعلی است مثل اکرم زید یا زید قائم ، مثلاً زید که می گوئیم قائم این حکم که عبارت از قائم باشد الان فعلی است چون زید روی زید رفته زید همچنان که موضوع معین خارجی است قائم هم همینطور است اکرم زید ا هم از همین قبیل است ، البته اکرم را در خطاب جملهی طلبیه گرفته است .

ایشان در جملهی طلبیه یا جملهی خبریه در قضیه خارجیہ حالا عرض کردم یک بحث کلی ما داریم که اصولاً جملهی طلبیه و اعتبارات قانونی اصلاً قضیه نیستند حالا فعلاً آن مناقشه را با ایشان نمی کنیم مناقشه را می گذاریم بعد ، یعنی به طور خلاصه الان بگوئیم که بعد معلوم باشد شاید مراد ایشان از قبیل قضیه حقیقه و خارجیہ و الا قضیه طلبیه خطابات و اعتبارات قانونی اصلاً قضیه نیستند که ایشان فرمودند .

حالا به هر حال بگوئیم به نحو قضیه خارجیہ ، پس در قضیه خارجیہ فعل ، چون موضوع معین است آن حکم یا وصف هم آن هم خواهی نخواهی فعلی است مثلاً قتل من فی العسکر هر کسی که در لشکر بود کشته شد ، چون مراد من فی العسکر به نحو قضیه خارجیہ است مثلاً هزار نفر ، دو هزار نفر بودند وقتی می گوئیم قتل یعنی بالفعل این عمل محقق شد چون معین بودند .

اما در قضیه حقیقه این طور نیست در قضیه حقیقه چون حکم یا وصف رفته روی افراد مقدر الوجود اگر وجود داشته باشند لذا فعلیتش فعلیت آن حکم آن وصف به این است که آن فرع و آن موضوع محقق بشود اگر محقق شد حکم فعلی می شود و الا فلا .

مثلاً اگر گفت اقم الصلاة لدلوک الشمس این اقامه ی صلاة و لدلوک الشمس رفته روی عنوان دلوک به طور مطلق یعنی هر جا فرض دلوک شمس شد آنجا نماز و اقامه ی نماز واجب است .

مثلا الان فرض دلوک شمس نیست الان هنوز زوال نشده حکم فعلی نمی شود ، فعلی شدنش به این است که به حساب دلوک شمس ، شاید در نظر مبارک ایشان حالا غیر از آن قصه‌ی واجب معلق که من عرض کردم از اشکال صاحب فصول شاید در ذهن مبارک مرحوم نائینی این مطلب وجود داشت که اصولا بین شروط یک تکلیف یا موضوع به تعبیر دیگر موضوعش فرق بگذاریم مثلا اگر گفت اقم الصلاة لدلوک الشمس اینجا به نحو چون قضیه‌ی حقیقه است تا دلوک شمس نباشد به اصطلاح وجوب نخواهد بود فعلی نمی شود .

اما اگر گفت لا تصلی الا الى القبلة یا لا تصلی الا بطهارة یا لا صلاة الا بطهور ، در اینجا درست است گفته لا صلاة الا بطهور لکن چون طهور در اختیار شماست شما مکلف هستید یعنی آن الان فعلی است شما طهارت بگیرید نمازتان را بخوانید ، معنای آن عبارت این نیست هر وقت طهارت حاصل شد شما نماز بخوانید ، هر وقت قبله مشخص شد شما نماز بخوانید .

یکی از حضار : مثل استطاعت .

آیت الله مددی : مثل استطاعت .

لا تصلی مثلا الا الى القبلة این معنایش این است که شما حتی اگر قبله را هم نمی شناختید حکم فعلی است فعلا چون آنجا مهم شناخت قبله است اما دلوک یک امر واقعی است این باید محقق بشود ، شاید مرحوم نائینی می خواستند بین اقسام اینها ، شاید می خواستند فرق بگذارند . نوشتند خود ایشان این را من دارم اضافه می کنم .

مثل لا صلاة الا بطهور در آنجا لا صلاة الا بطهور صلاة فعلی است حتی اگر طهارت نداشته باشد و لذا مکلف است به ایجاد طهارت و بعد هم به ایجاد صلاة تکلیفش این است که ابتدائا ایجاد طهارت بکند و بعد هم ایجاد صلاة را بکند .

اما در اقم الصلاة لدلوک الشمس نه ، مکلف به ایجاد دلوک شمس نیست ، هر وقت دلوک شمس شد آن وقت این وجوب فعلی می شود این ملخص کلام ایشان و عرض کردیم در این کلام حالا بعد چون یک نکاتی دارد یک جاهایی هم یک نکات زایدی دارد این عبارت ایشان را می خوانم .

ملخص کلام ایشان آن رد بر صاحب فصول است و لذا مثلا ایشان در مثل مثلا تملیک که امر اعتباری است مثلا می گوید چطور ما اعتبار می کنیم کیفیت اعتبار فرق می کند ، یک دفعه الان تملیک می کنیم می گوئیم ملکته الكتاب الان حاصل می شود یک دفعه می گوئیم ملکته کتاب غذا ، فردا ملکته تو فردا حاصل می شود ، یک دفعه می گوئیم اوصیت به المال ، این تملیک را گذاشته بعد از موت خودش ، بعد از موت خودش این ملک حاصل می شود .

یعنی نمی شود قبل از موت ملکیت محقق بشود ملکیت فعلیت پیدا کند ، فعلیتش به موت ایشان است فعلیت آن تملیک . البته وصیت و تملیک و اینها جزو التزامات شخصی هستند ایشان نظرش روی التزامات قانونی است ، البته این تعبیر التزامات شخصی و قانونی ایشان ندارند من دارم توضیح می دهم .

چون در تملیک ایشان مثال می زنند ، ایشان عنایت نفرمودند که آن التزامات شخصی است ، در التزامات شخصی خوب ایشان می گوید انشاء ملکیت کرده بعد الموت ، نمی شود که بگوییم الان قبل الموت ملک پیدا می شود لکن تصرف نمی تواند بکند الا بعد الموت ، تفکیک بین ملک و تصرف معنا ندارد .

ایشان در حقیقت این در التزامات شخصی ، در التزامات قانونی هم می خواهند آن وجوب معلق را که صاحب فصول فرمودند انکار بکنند ، چون صاحب فصول عرض کردم یک بحث مقدمات مفوته پیش آمد آقایان منشاء اشکال برایشان شد برای حل اشکال مرحوم صاحب فصول پناه برد به واجب معلق که در این جور جاها وجوب معلق است و وجوب معلق را غیر از وجوب مشروط گرفت ، وجوب مشروط جایی است که وجوب و واجب هر دو استقبالی هستند ، استقبالی یعنی معلق بر شرط ، ان جائك زيد فاشتری الخبز ، هم وجوب بعد از مجيء زيد است هم خود شراء خبز ، هم ماده و هم هیئت ، ماده که شراء خبز باشد ، هیئت هم هیئت افعّل باشد ، این دو تا بعد از آمدن ضیف است ، ان جائك ضیف ، این دو تا بعد از آمدن .

اما اگر نه هیئت قبل باشد ماده بعد باشد این اسمش را می گذاریم وجوب معلق . مثلاً می شود بگوید ان جائك الضیف فاشتری الخبز یعنی از همین الان وجوب هست لکن خود خریدن شراء خبز بعد از آمدن مهمان است . این را می شود تصور کرد اسمش را گذاشت وجوب معلق آن وقت فایده ای این وجوب معلق این شد که اگر ایشان بدانند در زمان آمدن مهمان امکانات اکرام وجود ندارد از الان باید آماده کند اینجا ، اما بنا بر آن مطلب چون وجوب نیامده داعی ندارد که از الان امکانات را آماده کند ، اگر وجوب مشروط بود دیگر لازم نیست که از الان امکانات را آماده کند چون تا مهمان نیامده وجوبی نیست وجوبی نباشد مقدمه ای هم واجب نیست ، ترشح می کند به اصطلاح آقایان وجوب مقدمه را وجوب ترشحی می دانند از ذی المقدمه .

البته اینها همه اش محل اشکال است کلمات اینها را اصلاً وجوب ترشحی مسخره است ، لکن خوب چون در کلمات ایشان آمده مقدمات مفوته و مشکلاتش و این مطالب الان

یکی از حضار: بالاخره این حل مشکل مقدمات مفوته چه می شود ؟

آیت الله مددی: عقلائی دیگر، مقدمات مفوته و غیر مفوته یکی است، نکته اش نزد عقلاء یکی است.

شما یک مقدماتی را دارید الان هست، یک تکلیفی یک کاری را می خواهید انجام بدهید بعضی مقدماتش را الان انجام می دهید تا خود عمل برسد ده سال طول می کشد مقدماتش الان، چرا چون هر مقدمه ای زمان خاص خودش را دارد کیفیت خودش، حکم عقل است فرق نمی کند. اگر عقل حکم کند که مهمان اگر آمد وجوب هم آن وقت است لکن

یکی از حضار: اگر... مختلفند احکام هم مختلف می شود

آیت الله مددی: می دانم اگر گفتیم الان وجوب نیست بعد از آمدن مهمان وجوب است لکن ایشان می داند مهمان خلال یکی دو روز آینده می آید و بناست تا ده روز دیگر اصلاً دکان نانوائی تعطیل بشود خوب نان را الان می گیرد این واجب است، می داند که زن و بچه اش نان می خواهند، اعلام کردند از الان می گوید برای ۵ روز دیگر برای ۶ روز دیگر، چرا فرق می کند، این حتماً باید وجوب فعلی بشود تا بیاید مقدمه فعلی بشود، مراد از وجوب مقدمه این است که عقل حکم می کند.

یکی از حضار: برای همین تحدید عقاب هم قائل نیستید شما؟

آیت الله مددی: ابداً اصلاً، دقت فرمودید؟ اصلاً نه تعدد عقاب، اصلاً حالا وجوب مقدمه را ما ترشحی و این ترشحی و از این حرف هایی که اینها گفتند ما اصلاً مطرح نکردیم یک جور دیگری مطرح کردیم قصه را ان شاء الله خواهد آمد در محل خودش، دیگر من فعلاً چون در حوزه ها این کلمات گفته می شود از باب اینکه اینها در حوزه متعارف شده عرض می کنم، در محل خودش ان شاء الله عرض می کنم.

آن وجوب مقدمات مفوته شما می دانید تا ۱۰ روز دیگر نان نیست، خوب از الان نان ۱۰ روز را می خرید، وقتی می خرید روز پنجم، ششم، بچه نان می خواهد از الان تهیه می کنید هنوز که شما نشده روز پنجم. اینکه تهیه ی این مطلب لازم نیست یک وجوبی باشد این حکم عقلی است فرق نمی کند آنچه که عقل حکم می کند مقدمات فعلی را باید انجام بدهید ولی مقدمات آینده هم که می داند که اینها در آینده تهیه نمی شود برای همین کشورها اسم نمی برم، این اخیران را کوپنی کرده بودند، هر کوپنی هم نه مثل این کارت اینجای ما کوپنی بود هر کوپنی هم برای چهار روز یعنی هر کسی می رفت یک کوپن می داد نان چهار روز را می گرفت، خوب این محاسبه می کرد چهار روز چند تا نان احتیاج دارد با کوپنش می گرفت، این هم بحث همین است فرق نمی کند هنوز روز چهارم نشده روز سوم نشده است.

علی ای چون اینها واجب النفقه اش هستند باید غذای آنها را بدهد خوب از الان نان را تهیه می کند.

یکی از حضار: در بحث مقدمه‌ی شرعیه هم همه آن نصب سلم را عقلی می‌دانند اما می‌گویند آیا شارع هم دخیل هست یا نه اگر نه آن عقلی بودنش را که همه قبول دارند .

آیت الله مددی: عرض کردم به حد کافی بحث‌های ما طولانی شده این را ما چون سابقا شما تشریف نداشتید توضیح دادیم آقایان آمدند در این حرفی که شما زدید آقایان گفتند دیگر من هم اشاره کردم ، بله عرض کردیم این نیست نه این مطلب نیست .

علی ای حال عرض کردیم مطلب این طور نیست به هر حال ما یک راه‌های قانونی به اصطلاح سعی کردیم برویم به جای این حرف‌هایی که عقلی است ، آن راه قانونی اش را که ما عرض کردیم این بود که از نظر قانونی اگر بین دو چیز تلازم باشد در ظرف خارج اما در مقام تقنین یکی اش را قانون قرار بدهیم آیا این تلازم خارجی به تلازم قانونی هم سرایت می‌کند یا نه ؟ این راه را ما این راه رفتیم .

یعنی اگر بنا شد که نان خریدن متوقف بر بازار رفتن باشد این در خارج ، در خارج این ، تلازم هست یا تعاند هست ، هم تلازم را حساب کردیم هم تعاند را حساب کردیم ، تعاند اسمش شد مساله‌ی ضد حالا به آن می‌گوییم مقتضی ضد ، تلازم اسمش شد مساله‌ی مقدمه‌ی واجب این بحث قانونی که بخواهد روح قانونی پیدا کند این است ، که چون ما بین این دو تا در خارج تلازم هست این تلازم خارجی کافی است که در مقام تقنین هم سرایت بکند یا نه ؟ چون تلازم خارجی که هست

یکی از حضار: تفویض به مکلف شده است

آیت الله مددی: ها یا نه ، در باب قانون همان مقداری که ابراز شده اعتبار است ، به ملازماتش کار ندارند ، ملازماتش را تابع واقع گذاشتند این بحث قانونی ، بهتر از آن بحث‌هایی است که شما ، بحث قانونی یک بحث قانونی و حقوقی خیلی قشنگ .

آیا اگر گفت نان بخر به ملازم نان بخر که بازار رفتن هم باشد تقنین خورد یا نخورد ، چون بازار رفتن با نان خرید تلازم دارد و این تلازم وضوح دارد ، یعنی نکته‌ی اساسی اش این است به حیثی که ممکن است طرف بگوید من عمل را انجام ندادم چون این لازم نبود ، اصلا دکان نانوائی جایی است که باید ایشان سوار ماشین بشود برود آنجا به او می‌گوید برو نان بخر بعد می‌گوید چرا نرفتی آقا جان ، می‌گوید پول نداشتم سوار ماشین بشوم ، ببینید تعلیل که می‌آورد به ترک مقدمه تعلیل می‌آورد .

یکی از حضار: اما قانون این را قبول ندارد

آیت الله مددی: حالا همین بحث

یکی از حضار: نه قانون می گوید چرا مالیات را نیامدید بدهید من کار ندارم باید می آمدید می دادید .

آیت الله مددی: شما مالیات را باید می آمدید می دادید بحث دیگری است آن چون قانون را انجام نداده است ، اینجا قانون چه بود نان بخر ، تعلیل چه می آورد می گوید پول نداشتم ، پول ماشین ، ببینید اصلا ، نه تعلیل می آورد به اینکه نمی توانستم بروم ، پول ماشین ، اینقدر تلازم قوی است ، که می تواند نفی مقدمه را تعلیل قرار بدهد برای اینکه چرا آن امر را انجام نداده است ، اما مالیات خوب مالیات را باید بدهد بلغ ما بلغ .

اگر بر فرض هم بگویند آقا پول نداشتم مالیات بدهم مراجعه می کند قسط بندی می کنند یا راههایی که دارند یا می آیند یک قسمتی از اموالش را می فروشند ، راههای مختلف هست برای گرفتن ، بله یا زندانش می کنند یا الی آخره ، کارهای دیگری می کنند به هر حال آن بحث دیگری است آن بحث اینکه چرا ، به او می گوید چرا نان نخردی می گوید چون نانوائی بسته بود اگر نانوائی بسته بود آن به خود تکلیف اما اگر بگویند چرا نان نخردی بگویند پولی که با ماشین بروم نداشتم پول ماشین ، تاکسی بدهم یا خط سوار بشوم نداشتم خوب می گوید من به تو گفتم نان بخر نگفتم به تو سوار تاکسی بشو لکن عرف اینقدر تلازم ، دقت کردید ؟ این برای شدت تلازم است .

اینها می خواستند این را بگویند البته این یک نکته ای کار است این یک نکته ای حقوقی است که بعدها اضافه شد ، نکته ای اصلی نکته ای عبد و مولی بود چون عبد همه چیزش ملک مولی بود آن نمی توانست بگوید نان نخردم یعنی چون نرفتم بازار ، آن تمام شرایش به قول صاحب کفایه ، شرایش وجودش ملک مولاست ، گوشت و پوست و استخوانش ملک مولاست ، آن بحث دیگری است .

و لذا عرض کردیم ریشه های بحث در زمینه ی عبد و مولی یکی است ، ریشه های بحث در زمینه ی قانونی ریشه ی دیگری است ، در بحث قانونی آن نکته ای فنی اش این است آیا اگر تلازم واقعی بود اینقدر این تلازم ، دقت کردید ؟ قوی است که می تواند تعلیل بکند عدم امتثال را به خاطر همین نبودن مقدمه .

یک دفعه می گویند نان نخردم چون دکان نانوائی بسته بود ، این خوب به خاطر عدم موضوع است ، یک دفعه می گویند پول نداشتم سوار ماشین بشوم چرا چون جایی که ما هستیم بخوایم نان بخریم این احتیاج به ماشین دارد ، من هم پول نداشتم سوار بشوم ، ببینید اصلا تعلیلش را به نان نمی آورد به تکلیف ، تکلیفی که به او خورده نان بخر ، تکلیف عین تکلیف نان بخر درش نبود سوار ماشین بشود .

لذا اینها می آیند می گویند حالا که می آید تعلیل می کند به پول نداشتم پس اگر قانون به یک طرف خورد به آن یکی هم می خورد چون می آید تعلیل می کند عدم امتثال را به عدم مقدمه ، لذا این هم یکی از اسرار اینکه مقدمه وجوب پیدا می کند ، در مقابل این می آید می گوید

درست است ما قبول داریم تلازم هست و تلازم هم قوی هست لکن خطابات قانونی یک نکته ای دارند آن نکته اش این است که عین همان که لفظ به آن تعلق گرفت آن تکلیف می شود . بقیه اش واگذار به خود عبد است به خود مکلف است . گفت نان بخر حالا عبد مکلف ، پسرش نان نخريد می گوید چرا نان نخريدي می گوید مثلاً پول ، آن بحث دیگری است .

اما او می گوید تو به من نگفتی برو پول تهیه کن سوار ماشین بشو ، تو به من گفتی نان بخر من الان پول نداشتم ، بله ممکن است بگويد چرا به من نگفتی مثلاً چرا به من نگفتی ، ممکن است بگوید آقا شما به من ، من الان پول نداشتم فرض کن مثلاً خجالت هم کشیدم حالا این مثال های خارجی ببینید اگر که مقدمه واجب بشود سر وجوبش این است چون بین این دو تا تلازم خارجی هست جعلی که به یکی تعلق می گیرد به دیگری هم تعلق می گیرد ، آن می گوید نه آقا جعل این جوری نیست ، جعل از قبیل امارات نیست لوازمش و ملازمات ، جعل به عین همان که تعلق گرفت ، جعل تعلق گرفت به نان خریدن آن وقت اینکه می گوید پول نداشتم یا عذرش را قبول می کند یا قبول نمی کند آن بحث دیگری است ، آن ربطی به

یکی از حضار : پس ممکن است تعدد عقاب هم بشود

آیت الله مددی : نه نشود ، ندارد دیگر .

یکی از حضار : اگر قبول نکرد ؟

آیت الله مددی : اگر قبول نکرد می گوید تو امکان داشتی آن وقت تعدد عقاب نیست ، عقابش فقط این است که نان نخريده است نه اینکه پول تهیه نکرده است ، دو تا عقاب نمی کند که مثلاً پول ،

یکی از حضار : در یکی تلافی دو تا را در می آورد .

آیت الله مددی : حالا ممکن است عقاب یکی شدیدتر بشود ، دقت کردید به قول شما ، دو تا عقاب ، روشن شد ؟ بر فرض هم بگويد آقا پول در فلان جا بود تو هم خبر داشتی چرا نرفتی پول را برداری مثلاً می گوید غفلت کردم در دستم نبود ، می گوید خوب ببخود باید فکر می کردی پول در فلان جا موجود بود . آن وقت اگر عقابش می کند چون نان نخريده نه اینکه چون پول برنداشته است .

یکی از حضار : تصورش هم مشکل است به خاطر هر گامی یک عقابی ، چون هر گامی مقدمه ی گام بعدی است .

آیت الله مددی : بله اصلاً بی معنا هم هست .

ما در اعتبارات قانونی کاری به تصور نداریم کاری به جعل و اعتبار داریم ، اصلا دنبال تصور و مقام تصور نیستیم ، دقت می کنید ؟ ببینید آن روشن شد نکته‌ی فنی چیست ؟ نکته‌ی فنی به نظر ما این است ، یا تعاند دارند مثلا می گوید چرا ، رفته خوابیده می گوید مگر به تو نگفتم برو نان بخر چرا خوابیدی ؟ چرا چون خوابیدن با نان خریدن تعاند دارد . می گوید چرا خوابیدی ؟

دقت کردید آقا چه می خواهم عرض کنم ؟ روشن شد ؟ مطالب ان شاء الله روشن شد ؟

پس بنابراین بحث ترشح و این حرف ها ، حالا آقایان گفتند ترشح ما هم به احترام آقایان می گوئیم یا اینجا چون به حکم عقل هست ، حالا شرع هم هست تعد عقاب ، از این حرف هایی که زدند ، این نکته‌ی قانونی اش به نظر ما نکته‌ی قانونی اش این است ، یعنی آیا چون تلازم هست سرایت می کند ؟ سرایت به این معنا جعل یکی یکی کافی است برای دیگری چون در خارج با هم تلازم دارند ، اگر به یکی جعل خورد به دیگری ، اینها می گویند نه آقا جعل اینجوری نیست ، اگر جعل به یکی خورد دیگر این معنایش این نیست که حتما به دیگری هم بخورد آن جعل خاص خودش را می خواهد گفت نان بخر ، نان بخر . گفت آقا پول نداشتم از او سوال می کند اگر عذرش قبول شد آن بحث دیگری است ربطی به این قسمت ندارد ، اگر هم بناست عقوبتی در کار باشد عقوبتش به خاطر نان نخریدن است نه به خاطر بازار نرفتن سوار ماشین نشدن روشن شد این حالا نمی خواستیم وارد این بشویم .

آن وقت این مطلبی را که مرحوم نائینی فرمودند حالا ما می خوانیم یک مقدار عبارتشان را حالا یک مقدار وقت هم گذشت ، این مطلبی را که ایشان فرمودند فعلیت را البته مرحوم نائینی مثل ما هفت محور یا هفت مرحله در حکم تصور فرمودند نه ایشان دیگران هم همینطورند لکن اگر مبنای ایشان تمام بشود یک نکته ای را که باید این آقایان در نظر بگیرند یعنی در حقیقت هشت تا محور می شود ما هفت محور کردیم محور ششم مرحله ی ششم یا محور ششم تجز بود که اصول مکلف بود محور هفتم هم امثال بود معلوم می شود نائینی یک محوری هم در وسط فرض کرده است محور فعلیت از نظر قانونی و آن که موضوع محقق بشود ، یعنی باید ایشان این بحث را روح قانونی به آن بدهد ما در قوانین یک محور دیگری هم داریم

یکی از حضار : همان محور پنجم بود دیگر فعلیت .

آیت الله مددی : فعلیت به اصطلاح من ، آن اصطلاح من که ارسال رسل بود ، نه اصطلاح نائینی که تحقق موضوع باشد این می شود مرحله ی هفتم امثال می شود هشتم ، روشن شد . البته عرض کردم این اشکال من به نائینی نمی کنم چون نائینی اصولا هفت مرحله را ذکر



نکرده که بگوییم آن مرحله‌ی چندم، اگر این مطلبی را که مرحوم نائینی در اینجا فرمودند راست باشد، درست باشد، در اعتبارات قانونی ما در حقیقت هشت تا محور درست می‌کنیم.

یکی از حضار: یعنی بعد از تنجز فعلیت هم بوده

آیت الله مددی: ها یک تنجز، روشن شد؟

پس تنجز می‌آید تنجز وصول به مکلف است یا به اصطلاح دیگر رابطه‌ای که مکلف با حکم حالا چه رابطه‌ای پیدا می‌کند، علم اجمالی است، تفصیلی است، ظن است، آنها بحث دیگری است، رابطه‌ای که مکلف با حکم پیدا می‌کند، مرحله‌ی هفتم فعلیت موضوع است مرحله‌ی هشتم امتثال و عدم امتثال روشن شد؟ یعنی روی مبنای نائینی چون این مبنا را ایشان در قانون می‌خواهد بگیرد ما عرض کردیم. یک دفعه ما می‌گوییم فعلیت امر خارجی است ربطی به قانون ندارد در بحث‌های قانونی نمی‌آید می‌گوید دلوک شمس شد نماز بخوان، دلوک شد نماز می‌خوانیم نشد هم نمی‌خوانیم آن ربطی به قانون ندارد بحث‌های قانونی ندارد مثل لا صلاة الا بطهور فرقی این است که دلوک شمس اختیاری نیست، طهور اختیاری است، یکی اش اختیاری نیست یکی اش اختیاری است، حالا اگر یکی اش اختیاری نبود یکی اش اختیاری بود این تاثیر در قانون نمی‌گذارد که یکی را فعلی بکند یکی را نکند دقت می‌کنید؟

ایشان مرحوم نائینی کانما بین این دو تا فرق می‌خواهند بگذارند، آنجایی که اختیاری نیست پس هنوز محقق نشده موضوع چون آن باید محقق بشود تا موضوع، یعنی آن موضوع محقق بشود تا حکم فعلی بشود، تا فعلی نشود این محقق

بینید این نتایج کلام ایشان است، خود ایشان فرمودند ها حواستان جمع باشد توجه به کلام بنده داشته باشید این لوازم کلام ایشان را دارم عرض می‌کنم، لذا ایشان تفسیرشان از فعلیت اگر بخواد روح قانونی پیدا بکند این جوری می‌شود و ما اگر یاد مبارکتان باشد مراحل هفت گانه را که سعی کردیم از آیات مبارکه استخراج بکنیم از آیه‌ی به حساب نفر، ولیندروا قومهم اذا رجعوا الیهم، این را زدیم به مرحله‌ی تنجز. الزام بکنند به قومشان بگویند آقا احکام الهی این است، ولیندروا قومهم اذا رجعوا الیهم این مرحله‌ی تنجز است، لعلهم یحذرون مرحله‌ی امتثال است.

یعنی ظاهر آیه‌ی مبارکه دو مرحله است یکی تنجز و انداز قوم است یکی هم مرحله‌ی امتثال که لعلهم یحذرون اینها این کار را انجام بدهند حذر بکنند از عقاب الهی و

یکی از حضار: معذبین حتی نبعث رسولا را زدیم به همان رسالت

آیت الله مددی: مرحله‌ی ارسال رسل و انزال کتب، یعنی آن مراحل سبعة را ما همه را از آیات مبارکه سعی کردیم استخراج کنیم.

مثلا الرجال قوامون على النساء این مرحله‌ی تشریع است که مرحله‌ی چهارم بود بما فضل الله بعضهم على بعض این مرحله‌ی ملاکات بود که مبادی جعل بود ان الله يحب التوابين و يحب المتقين این مرحله‌ی حب و بغض بود که مبدء دوم بود. یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر این مرحله‌ی اراده و کراهت بود روشن شد؟

جعل الرجال قوامون على النساء، اقيموا الصلاة

یکی از حضار: نه حکم مرحله‌ی چهار

آیت الله مددی: همین الرجال قوامون، جعل، کتب علیکم الصیام مرحله‌ی، لعلکم تتقون

یکی از حضار: همین آیه را ملاک می‌آوریم هم

آیت الله مددی: این آیه اولش که حکم است تشریع است بعدش هم ملاکش است، بما فضل الله بعضهم على بعض روشن شد؟ پس بنابراین من به نظرم روشن است ما هفت تا مرحله راسعی کردیم از خود قرآن کریم یک دفعه بعضی از دوستان از خارج کشور گفتند خیلی خوششان آمد گفتند لطف کار این است که تمام این مراحل سبعة را از خود قرآن از آیات مجموع آیات کتابیه درآوردیم. یک مرحله‌ی ارسال رسل و انزال کتب است یک مرحله‌ی مقدمات جعل است مبادی جعل است که ملاکات و حب و بغض و اراده و کراهت باشد، یک مرحله‌ی جعل است یک مرحله

این مرحله‌ی بعدی‌اش را که ارسال رسل ما اسمش را گذاشتیم فعلیت، چون عرض کردیم انشاء قوامش به ابراز است، تا ابراز نشود انشاء نمی‌شود این حکم‌ها، و لذا این حکم تا ارسال رسل نشود ابراز نشده است، مثل اینکه شما بگوییم بعثک الکتاب، تا نگوید بعثک بیع محقق نمی‌شود اعتبار نفسانی نیست که مرحوم آقای شیخ محمد حسین اصفهانی و بعد آقای طباطبائی و آقای خوئی و اینها قائل شدند که ابراز اعتبار نفسانی نیست همان تفسیر مشهور را گرفتند ایقاع المعنی بلفظ است یک ایقاعی است ابداعی است معنای ایجاد می‌کند، ابراز نمی‌کند، اعتبار نفسانی مادام درافق نفس است هیچ ارزش ندارد، تصور محض است یعنی خیالات محض، هیچ ارزش ندارد.

و لذا ما مکرر عرض کردیم که اعتبارات قانونی مقام ثبوتش و اثباتش دائماً یکی است مقام ثبوتی جدا ندارد مقام فرض و تقدیر و اینها جدا ندارد عین اثبات است ، اگر اثبات آمد در مقام جعل تصور ، در مقام چیز هم هست تصور هم هست نیامد نیست ، لذا بین این دو مقام فرقی قائل نشدیم بین مقام به اصطلاح جعل و بین مقام ، یعنی اعتبار نفسانی و ما بین اینکه انشاء بشود ، انشاء اصلاً انشائیت انشاء طلبیت طلب جمله‌ی طلبیه و اعتباریت امر اعتباری که یکی اش هم انشاء است به ابراز است .

آن وقت ابراز در اعتبارات قانونی به ارسال رسل است روشن شد ؟ لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب والمیزان ليقوم الناس بالقسط این ملاک اصلی این است ، این ارسال رسل و انزال کتب این ليقوم الناس بالقسط شامل جمیع احکام الهی و در جمیع شرایع الهی هست ، جمیع شرایع الهی از آدم تا خاتم در این راه بودند ، هم ارسال رسل کردیم هم با اینها ، هم قانون قرار دادیم هم معیار قرار دادیم ، یعنی مجرد قانون .

و لذا انزلنا معهم الكتاب این شأن نبوت است میزان هم شأن وصایت است و لذا در روایات ما هم دارد تمام انبیاء اوصیاء داشتند شأن اوصیاء میزان است انی تارک فیکم الثقلین هم همین است کتاب الله و عترتی ، کتاب آن کتاب است ، میزان هم عترت است ، میزان برای تطبیق است تنفیذ است ، یعنی بعد از اینکه قانون آمد یک میزانی یک معیاری قرار داده می شود که الان می گویند قوه‌ی مجریه ، عرب‌ها می گویند قوه‌ی تنفیذیه ، این برای تنفیذ و اجرا باید معیار قرار بگیرد اسمش در این آیه‌ی مبارکه میزان است ، ترازو ، یک ترازو هم و ارسلنا رسلنا بالبینات خود رسل با معجزات و کرامات و اموری که نشان می دهد که اینها ارتباط با عالم غیب دارند و انزلنا معهم الكتاب المیزان ، هر دو را فرستادیم ليقوم الناس بالقسط .

با توجه به مجموع آیات و روایات ما فهمیدیم هفت مرحله بیشتر نیست ، اینکه مرحوم نائینی یک مرحله‌ی وسطی را هم تصور کرده فعلیت موضوع این قانونی اش قرار داده ما در قانونی بودنش بحث داریم

یکی از حضار : شما زمان امثال می دانید این دلوک شمس را

آیت الله مددی : بله

بینید در آنجا یعنی آن که در روایات می آید بعضی هایش خارج از قدرتند مثل دلوک شمس ، اقم الصلاة لدلوک الشمس ، بعضی هایش تحت قدرت هستند و مراد ایجاد آنهاست مثل لا صلاة الا بطهوريا مراد مرحله‌ی علمی است لا صلاة الا على القبلة که شناخت آنجا شناخت مهم است بعضی ها هم به وجود اتفاقی شان شرط است نه خارج از قدرت تحت قدرت هستند لکن مطلوب هم نیستند .

اگر اتفاقاً پیش آمد مثل تصلی فی المحمل کذا این معنایش این نیست که حتماً سوار محمل بشویم تا آنجوری نماز بخوانیم، نماز در محمل هم خواندن خارج از اختیار شما نیست مثل دلوک شمس نیست، اتفاقی است اگر اتفاقاً سوار محمل شدید در محمل بودید نماز در محمل این جور است.

اینها انحاء مختلف دارد این انحاء مختلف بحث این است که آیا در تفسیر قانونی تاثیر گذار است، روشن شد چه می‌خواهیم؟ البته نائینی این طور بحث نکرده، بحث نائینی اساساً در واجب معلق بود لکن ادامه داد، ادامه داد، لازمه‌ی ادامه‌ی بحث ایشان این ادامه‌ای بود که من دادم ایشان هم ادامه داد ما هم ادامه دادیم.

ما تصورمان این بود که انحاء اخذ موضوع این تاثیری در تفسیر قانونی ندارد، گاهی می‌شود خارج از قدرت مثل دلوک شمس، گاهی داخل در قدرت است مثل طهور، گاهی اوقات مرحله‌ی علمی مراد است مثل لا صلاة تشیص بدهد قبله را، علم در آنجا تاثیر گذار است، گاهی هم اصلاً به وجود اتفاقی اش شرط است نه غیر قابل قدرت است نه خارج از قدرت است نه مطلوب است مثل تصلی فی المحمل اینما توجه... یعنی اگر تصادفاً سوار محمل بودید در محمل نمازتان را اینطور بخوانید. این انحاء مختلف موضوع تاثیر قانونی ندارد من بحثم این است.

یکی از حضار: برای حکم تاثیر ندارد.

آیت الله مددی: آها احسنت روشن شد؟

لکن چون مرحوم نائینی رفته روی قضیه اصلاً اشتباه کاری بود که رفت روی قضیه این ظاهراً در یک جای دیگر گفتند که الانسان حیوان ناطق یا الانسان حیوان کاتب بالقوة این که بخواهد کاتب بالقوة باشد باید اول انسانیت محقق باشد تا آن پیش بیاید، ظاهراً بحث دیگری جای دیگری بوده ایشان با آنجا خلط فرمودند این ربطی به آن بحث ندارد در بحث قانونی ما در بحث قانونی یک چیز داریم در بحث قضایا چیز دیگری داریم ایشان در

و این سرش هم این است که آقایان در مسائل خودشان اعتبارات قانونی را خوب دقیقاً بحث نکردند. عرض کردیم مرحوم آقای شیخ محمد حسین اصفهانی در همان بحث حق و ملک و اینها اعتبارات قانونی مطرح کردند که ما هم آنجا مطرح کردیم، بحث اعتبارات را مطرح کرد که مرحوم آقای طباطبائی هم یک مقاله‌ای از این اصول فلسفه‌اش را چون در فلسفه رسماً بود اعتبارات قانونی بحث بکنند ایشان اعتبارات قانونی را هم در آنجا در مسائل فلسفی وارد کردند و لکن اعتباراتی که ایشان وارد کردند ادراکات اعتباری‌شان ادبی است.

ما هم یک مقدارش را خواندیم چون ما دنبال اعتبارات ادبی نیستیم علم بیان که نمی خواستیم بگوییم ، برای فن دوم بلاغت ، حالا چون معانی و بیان و بدیع است . آن اعتبارات ادبی را اصطلاحا الان در فن دوم بلاغت می گویند ، مجاز و مجاز مرسل و استعاره و تجمیع و ... اینها را در فن دوم که اصطلاحا به آن بیان می گویند اصطلاحا یک مقداری از مسائلی را که ما در اعتبارات ادبی در اصول متعرض می شویم ریشه هایش در بیان است نه در معانی و نه در بدیع در علم بیان در دوم است ، سه تا علم قرار دادند بلاغت را در علم دوم بلاغت در آنجا که انواع مجاز ، مجاز مرسل ، مجاز فلان ، انواع علاقه اینها روی اعتبارات ادبی تاثیر گذار است .

این مقاله ای هم که مرحوم آقای طباطبائی هم نوشته است که این مربوط است به اعتبارات ادبی و در علم بیان می آید اینها را ایشان نوشتند اینها را بنده دارم اضافه می کنم یک دفعه نگویید ما مراجعه کردیم ایشان نوشته بودند ایشان عنوان ادراکات اعتباری را آوردند لکن انسان خوب که دقت می کند در کلمات ، خوب هم نمی خواهد واضح است که ایشان اعتبارات ادبی را اینکه تزییل شیء ، اعطاء حد شیء غیره این در اعتبارات ادبی است این مطالبی را که ایشان فرمودند اعتبارات ادبی را عرض کردیم ما در اصول هم داریم خود من مطرح می کنم زیاد در اصول تا حالا مطرح کردیم اعتبارات را

دقت فرمودید آقا چه می خواهم عرض کنم ؟

اما ما در مباحث خودمان در اصول اعتبارات ادبی را هم گاه گاهی متعرض شدیم چون عرض کردم یک بحثی هست در اعتبارات قانونی که اصولا ریشه های آنها ریشه های اعتبار ادبی بوده مثلا می گفته حرام یعنی تو محرومی تو نباید او را انجام بدهی بعد کم کم حرام یک اعتبار قانونی شده است دقت کردید ؟

و لذا این بحث را هم در اصول آقایان دارند که اگر حرمت به عین خورد حرمت علیکم امهاتکم چون حرمت باید به فعل بخورد اگر حرمت به عین خورد مراد چیست ؟ یک بحث دیگر را هم ما مطرح کردیم که شاید حرمت هایی که در کتاب آمده اوسع باشد از حرمت هایی که در سنت آمده آقایان ندارند این بحث را کلا ندارند .

یکی از حضار : به تمام جهاتش حرام است .

آیت الله مددی : ها وقتی می گوید حرم علیکم المیته یعنی نه اینکه فقط خوردن میته حرام است ، خرید و فروش هم حرام است ، نگهداری اش هم حرام است ، پوشیدنش هم حرام است ، نجس هم هست ، نماز هم درش بخوانید باطل است .

بینید این از خصایص تحریم کتاب و الا در معالم دارد که تحریم اگر به عین خورد آن اثر ظاهر مراد است معروف بینشان همین است .

بعضی‌ها می‌گفتند مجموعه‌ی آثار ما یک تفکیکی قائل شدیم که بیایم بین تحریم کتاب ، آن وقت دنبال این نگردیم که چرا صلاة در میتة روایت خاصی بخواهیم همین که حرم علیکم المیتة گفت چون در قرآن آمده نماز در ، روشن شد ؟ حتی در روایت تحف العقول عرض کردیم چیز عجیبی که در روایت تحف العقول البته آن مطلق حرام است عند الحرام یحرم بیعه شرائه و امساکه حتی امساک را ایشان حرام دانستند ، درست شد ؟

که آقای خوئی یک از اشکالات آقای خوئی این است که این روایت مشتمل است بر مطالبی که ما قائل نیستیم راست هم هست معروف این است که قائل نیستیم که امساک مثل خون آدم یک شیشه خون یک کاسه‌ی خون در اتاقش نگه ندارد نگفتند حرام است امساکش ، امروز در بهداشت امروز چرا همینطور است ، اصلا در سطل زباله آن آشغال‌هایی که درش خون هست جدا می‌کنند از آشغال‌هایی که درش خون نیست اصلا کلا چیزهایی که جنبه‌ی خونی دارد به طور کلی محوش می‌کنند تصادفاً آن مطلب

آن روایت تحف العقول روایت عقلانی عجیب و غریبی است من نمی‌دانم حالا آن روایت چه منشائی دارد خیلی روایت عجیب و غریبی است انصافاً بینی و بین الله ما چنین روایتی اصولاً کلاً نداریم ، حالا این صاحب تحف العقول ابن شعبه حرانی اینکه در کجا دیده قطعاً اصل دارد توضیحاتش را ما عرض کردیم آن روایت قطعاً اصل دارد انما الکلام احتمالاً شاید اصلش ضعیف بوده اصحاب نیاوردند و الا آن روایت چون عجیب است در آن روایت مثل کتاب اقتصادی امروز است حتی در بحث‌های اقتصادی غالباً اقتصاد را تا مرحله‌ای که انسان می‌خواهد تولید ثروت بکند نوشتند ، این حتی صرف را هم نوشته مصرف را هم دارد این در اقتصاد نیست غالباً .

چهار راه برای درآمد ایشان نقل می‌کند بیست و پنج راه هم برای هزینه مصرف می‌کند ، لکن چون روایت در وسائل آمده تکه پاره‌اش کرده بعد هم در مکاسب آمده باز هم شیخ تکه پاره‌اش کرده با آن تکه پاره‌ها آن حلاوت روایت از بین رفته و الا اگر حال کردید روایت در ، البته در بعضی از نسخ تحف العقول هم که تازه چاپ شده اختلاف دارند با همدیگر ، حالا غیر از اختلاف نسخ که نمی‌خواهم وارد بشوم انصافاً روایت عجیبه‌ای است .

یک تکه‌اش را دعائم الاسلام آورده است ، یک تکه‌ی کوچک یک سطر و نیم تقریباً ، بعد از اینکه ، می‌خواهید بیاورید عبارت دعائم را خیلی قشنگ است می‌گوید و هذا قول جامع لجعفر بن محمد در باب ، خیلی تعبیر زیبایی است یک تکه‌اش را آورده است البته ایشان هم زماناً هم زمان هذا قول جامع لجعفر بن محمد ، خیلی لطیف است تنبه صاحب دعائم الاسلام و لکن ایشان هم کامل نقل نکرده است .

اما معلوم می‌شود عرض کردیم چند سطر

یکی از حضار: وَعَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ أَنَّهُ قَالَ: الْحَلَالُ مِنَ الْبَيْعِ كُلُّ مَا هُوَ حَلَالٌ مِنَ الْمَأْكُولِ وَالْمَشْرُوبِ بعد آن قسمت که حضرتعالی وَلَا شِرَآؤُهُ. و هذا من قول جعفر بن محمد ص قول جامع لهذا المعنى

آیت الله مددی: ببینید و هذا من

خیلی یعنی حس کرده کلام خیلی بالایی است، قول جامع عرض کردم من یک نکته ای را عرض کردم که شاید خود اسماعیلی ها هم متنبه نبودند ما کتاب های فقهی که متون روایت باشد داریم مثل مقنعه، شیخ صدوق تا حدی مثلا نهاییه شیخ طوسی یا رساله ی علی بن بابویه شرایع که متون روایت است، لکن ما خود ما الان یک کتاب فقهی که متون روایت باشد و جنبه ی قانونی و اجرایی داشته باشد نداریم. دقت می کنید چه می خواهم بگویم؟ مثل آئین نامه ی اجرایی، دعائم الاسلام از این قبیل است، لذا در میان ما شیعه هم مثل دعائم الاسلام نداریم.

چرا چون می گوید و هذا قول جامع لجعفر بن محمد این اجرایی است می خواهد در جامعه اجرا بکند دقت کردید؟ خوب شبیه این در حدود یک سطر دو سطر از عبارت تحف العقول است، حدود چهار، پنج سطرش هم در فقه الرضا آمده است. عین عبارت تحف العقول است. این تعبیر ندارد قول جامع

یکی از حضار: از تحف که نیاورده؟

آیت الله مددی: نه اگر فقه الرضا تکلیف شلمغانی باشد قبل از تحف است اما دعائم الاسلام تقریباً زمانا با تحف یکی است لکن در دو نقطه، خیلی عجیب است به امام صادق همان عبارت دعائم است همان عبارت خیلی عجیب است و چطور شده بقیه ی روایت با اینکه بقیه ی روایت هم قول جامع دارد بقیه ی روایت را هم نقل نکرده این هم خیلی، ببینید ما بحث مفصلی چون راجع حدیث تحف العقول داشتیم ریزه کاری های تحف العقول را در این جهت عرض کردیم و اینکه کل شیء نجس لا يجوز بیعه این هم فقط در همین روایت آمده است اما فتوایش در نهاییه ی شیخ طوسی آمده در هیچ روایتی ما نداریم که کل نجس لا يجوز، فتوایش در مقنعه ی شیخ مفید هم آمده است.

یعنی ما دو جور داریم یکی کسانی که نص عبارت را نقل کردند مثل این، یکی به عنوان فتوا بعد هم علامه گفته که بالاجماع لا يجوز بيع النجس آقایان معاصر ما هم که اهل اجماع و اینها نیستند به تحف العقول هم که عمل نکردند گفتند اگر دارای منافع باشد طبق قاعده باید، روشن شد؟ این سیر مساله را، این توجه نشد که یک روایت تحف العقول واقعا اصل داشت در روایات ما

کتاب فقه الرضا قبل از این احتمالاً فقه الرضا اگر تکلیف شلمغانی باشد یا تادیب ایشان باشد ۳۰۹، چون ظاهراً از ۳۱۵-۳۱۴ دیگر شلمغانی منحرف شده است، این باید قبل از انحرافش باشد این کتاب باید همین حدودها باشد چون یک مدتی متواری بود و فراری بود تا آخرش گرفتند او را بعد، ۳۲۲-۳۲۳ اعدامش کردند کشتنش، دستور قتلش نزد خلیفه صادر شد.

این احتمالاً باید ۳۱۲، چون مرحوم حسین بن روح ۳۰۴ است نیابت ایشان، ایشان خیلی شخصیتی بوده گاهی حسین بن روح نبوده شلمغانی جای او می‌نشسته جواب اسئله را او می‌داده است، اینطور نوشتند، شیخ طوسی در غیبتش دارد، این شخصیت بزرگی است نمی‌شود انکار کرد و احتمالاً چون این جور رابطه‌ی با حسین بن روح دارد و حسین بن روح خواسته این کتاب، حالا ۳۰۹-۳۱۰ اگر این تاریخ درست باشد و این کتاب همه‌اش می‌گویم اگر این قبل از کتاب تحف العقول است، خیلی قبل از تحف العقول است.

تحف العقول باید حدود وفاتش ۳۷۰-۳۸۰ باشد ۳۶۰-۳۷۰-۳۸۰ وفات تحف العقول درست از تاریخ ایشان خبر نداریم این چیزهایی که نوشتند احتمالات است و عمده اگر راست باشد که ایشان شاگرد حسین بن حمدان است که متوفای ۳۴۶-۳۴۷ است اگر این راست باشد این باید ۳۶۰-۳۷۰ باشد اینکه شاگرد حسین بن حمدان است ما هم نداریم این را نصیری‌ها دارند، اصولاً کتاب تحف العقول نزد نصیری‌ها و علوی‌ها خیلی پخش شده است، چون برای همان منطقه هم بوده است دقت می‌فرمایید؟

ظاهراً در قرن دهم به دنیای شیعه آمده است، قبل از او اصلاً ما اسم کتاب را هم نداریم. به قول مرحوم شیخ ابراهیم قطیفی، شیخ ابراهیم سلیمان قطیفی ایشان از این کتاب نقل می‌کند دو تا حدیث از این کتاب، ایشان متوفای ۹۵۱ است یعنی قرن دهم لکن در قرن یازدهم مجلسی و مرحوم شیخ حر از این کتاب نقل کردند و کتاب فوق العاده مشهور شده است. اینقدر مشهور شده که شیخ صاحب حر اشتباه هم کرده اصلاً کتاب را جزو کتبی آورده که در اسانید مشهور است در اجازات مشهور است در هیچ اجازه‌ای هم وارد نشده است، از اشتباهات صاحب وسائل است، چون ایشان در اولش کتبی را نام می‌برد که اجازات عامه به آن دارد مثل کافی مثل تهذیب این کتب مثل علل الشرایع، این اجازات عامه‌ای که دارد به آنها، آن وقت تحف العقول را جزو اینها آورده است.

یکی از حضار: حضرتعالی فرمودید از صدوق بالاتر است هنوز هم این را قبول دارید؟

آیت الله مددی: هنوز هم قبول دارم. انصافاً در حدیث شناسی

یکی از حضار: از کلینی پایین‌تر

آیت الله مددی: به نظر من از کلینی پایین‌تر و از صدوق بالاتر، خیلی حدیث شناس قوی است احادیث قشنگی هم دارد تحف العقول



و فکر می‌کنم سر شهرتش این است کلا

یکی از حضار: امساکه هم چهار مرتبه گفته در جاهای مختلف

آیت الله مددی: امساکه این که آقای خوئی

یکی از حضار: امساکه و استعماله، امساکه و التقلب

آیت الله مددی: آن وقت تصادفا امساکه الان هم بد نیست ها الان هم دقت می‌کنید که دیگر، به خلاف اینکه آقای خوئی فرموده است خلاف فتوای علماست خلاف فتوای علما هست اما خلاف سیره‌ی عقلاء نیست انصافا چیزهایی که پلید است کثیف است اصلا نگه نمی‌دارند اصلا در ساختمان نگه نمی‌دارند.

مثلا مردار، اصلا میته یعنی مرادر دیگر اصلا نگه نمی‌دارند، یا خون، یا فرض کنید منی یا بول، نگه نمی‌دارند. در روایت هم دارد ان الملائكة لا تدخل بیتا فیه بول اصلا دقت می‌کنید اصلا ملائکه وارد این خانه نمی‌شوند، دوتا روایت داریم بیتا یال فیه داریم، بیتا فیه بول هر دورا داریم نتیجه‌اش هم فرق می‌کنید، ان الملائكة لا تدخل بیتا فیه بول و از عجایب این است که این یک واقعیتی هم دارد در آن یکی دومی که این روایت شدیدتر نداریم ما خیلی عجیب است چون بول ظاهرا جنبه‌ی تبخیر دارد ظاهرا مواد

شاید یکی از عوامل واقعا همین بیماری‌هایی مثل کورنا هم واقعا همین باشد چون دیگر الان غالبا توالت‌ها در ساختمان است، شاید از خود بول موادی بخاری، خارج، دقت می‌کنید؟

یکی از حضار: که موجب بیماری می‌شود.

آیت الله مددی: ها بیماری‌های نا شناخته

یکی از حضار: یا رسول الله انا لا ندخل بیتا فیه صورة انسان ولا بیتا یال فیه ولا بیتا فلیه کلب

آیت الله مددی: همین که جبرئیل گفت دارد فیه بول هم دارد، آن وقت به خاطر این می‌گویند در خانه ام سلمه بوده زیر تختی که، ام سلمه تخت داشت، زیر تختش کاسه‌ای بوده که در آن بول می‌کرده مثلا شب بوده نمی‌رفتند بیرون آن کاسه زیر تخت بود، این دارد، این در یعنی فیه بولا

یکی از حضار: ولا تمثال جسد ولا اناء یال فیه

آیت الله مددی: آها ولا اناء یبال فیه هم دارد و اذا فیه اناء در تحت سریر همین ام سلمه که فیه بول این هم دارد حالا من وارد این بحث، خیلی بحث لطیفی است البته انصافا خیلی تاثیر گذار است، اگر این مطلب درست باشد یکی از راه های بسیار خوب جلوگیری از مسائل بیماری و

یکی از حضار: اصلا فرهنگ خانه سازی و شهر سازی می شود یعنی

آیت الله مددی: آن وقت در عبارات فقهاء آمده که برای اینکه این کراهت برداشته بشود این اتاقی که درش بول است یا یبال فیه جدا بشود یعنی شما در توالت را ببندید در را آمدید خیلی ها باز می گذارند در توالت را ببندید، بقیه ی خانه ملائکه تدخل فیه، یا همین منشاء بود که در خانه های سابق نزدیک در یک اتاق خاص برای سگ درست می کردند سگ را داخل ساختمان نمی کردند، اتاق مخصوص برای سگ این از قدیم ها نه تازه است از فتاوی قدیم اصلا تعجب شاید بکنید

یکی از حضار: یک حدیثی ظاهرا از آقا امام حسین هست اجلکم الله که در خانه ی شما با در چیز دو تا باشد، یعنی عین این عبارت را حالا پیدا می کنم در خانه ی شما با در خانه ی سگ اجلکم الله دو تا باشد

آیت الله مددی: در خانه نه خانه اصلا

آن وقت لذا دقت کردید چه می خواهم بگویم این که آقایان هم الان به قول شما فرهنگ شهر سازی اگر می خواهند اولایک خوبی هست که این توالت های فرنگی یک دربی دارد بسته می شود، توالت های قدیمی خود ما ندارد ای کاش این قدیمی ها هم یک در برایش درست بکنند یک چیزی در این توالت های فرنگی هست که درش را می بندند دقت کردید این خیلی خودش، خیلی نکته ی لطیفی است. در بسته بشود دو در اتاق بسته بشود اصلا دقت کردید، اصلا در اتاقش بسته بشود. اگر در اتاق آن با فرهنگ خانه سازی هم فعلا مشکل ندارد، در اتاقش بسته شد بقیه ی خانه تاثیر نمی کند، از بحث خارج شدیم لطیف بود اما بیخود خارج شدیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين